



تحلیل فراز و نشیب‌های احراز مسئولیت کیفری مأموران مادون در حقوق بین‌الملل کیفری

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۶

سید رسول قریشی^۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۱۵

چکیده

زمینه و هدف: احراز مسئولیت کیفری مأموران مادون همیشه از نگرانی‌های جامعه بین‌المللی بوده است؛ چراکه مأموران مادون با توسل به دفاع اطاعت از دستورات مافوق از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کردند. اصل دستوردهنده مسئول است و مأمور معذور، بهانه‌ای بود تا زبردستان از مسئولیت بگریزند. هدف مقاله حاضر، تبیین تحولات دفاع اطاعت از دستورات مافوق در احراز مسئولیت کیفری مأموران مادون است.

روش: پژوهش حاضر از نظر نوع و هدف، کاربردی و از نظر ماهیت و روش، توصیفی بوده و جمع‌آوری اطلاعات از طریق بررسی اسناد و فیش‌برداری بوده است.

یافته‌ها و نتیجه‌گیری: روند تعامل با دفاع اطاعت از دستورات مافوق، شاهد تحولات بسیاری بوده است؛ قبل از جنگ جهانی اول، زبردستان با توسل به این دفاع از مسئولیت مبری بودند، اما حوادث جنگ روند را تغییر داد و بحث مسئولیت مطلق مطرح شد. ولی تحول اساسی بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد که اعلام شد، دفاع اطاعت از دستورات مافوق دیگر موجب معافیت زبردستان نمی‌شود.

کلید واژه‌ها: مأموران مادون، حقوق کیفری بین‌المللی، معافیت مطلق، معافیت مشروط.

۱. دانش‌آموخته دکتری حقوق بین‌الملل (وکیل پایه یک دادگستری)، seyedrasoulghorishi@iran.ir

مقدمه

شدیدترین جنایات بین‌المللی که موجودیت جامعه جهانی را تهدید می‌کند، به دستور مقامات مافوق، با مشارکت مستقیم و غیرمستقیم یا حتی به لحاظ قصور و کوتاهی آن‌ها از نظارت شایسته ارتکاب می‌یابد. اما در این بین، نقش مجریان دستورات و فرامین مقامات مافوق که همان مأموران مادون یا زیردستان می‌باشند و مرتکب اصلی و مباشر مستقیم جنایات بین‌المللی هستند، کم‌اهمیت‌تر از نقش مقامات مافوق نیست. در واقع، مسئولیت مقامات مافوق و مأموران مادون دو روی یک سکه می‌باشند. مفهوم مسئولیت مأموران مادون دارای دو جنبه است: نخست، جرائمی که خودسرانه و بدون دستور مافوق انجام می‌دهند، دوم، جرائمی که متعاقب و براساس دستور مافوق خود انجام می‌دهند. بدیهی است که در هر دو حالت زبردست مباشر عمل مجرمانه است؛ با این تفاوت که مسئولیت حاصله از حالت اول مسئولیت کیفری فردی است که تحمیل آثار و نتایج آن مورد توافق حقوقدانان بین‌المللی است، اما حالت دوم که مادون براساس دستور مافوق عمل مجرمانه را انجام می‌دهد محل اختلاف و مورد بحث ماست. در این راستا سؤالاتی مطرح می‌شود: آیا دستور مافوق توجیهی برای ارتکاب جرم از سوی زبردست یا مأمور مادون هست یا خیر؟ تکلیف زیردستان زمانی که فرماندهان نظامی و مقامات مافوق دستور اجرای اعمالی که در واقع مجرمانه هستند را می‌دهند چیست؟ از طرف دیگر، آیا امکان دارد سربازی به صورت منفعل دستوری را که نه تنها خلاف ابتدایی‌ترین اصول اخلاقی، بلکه همچنین خلاف قواعد حقوقی جامعه‌ای است که بدان تعلق دارد، اجرا کند؟ چرا که آن‌ها در یک معما گرفتار می‌شوند که به موجب نظام‌های حقوق ملی، سربازان و زیردستان ملزم به اطاعت از دستورات مافوق هستند.

این وضعیت هنگامی که زبردست، دستوری مبنی بر ارتکاب جرائم بین‌المللی دریافت می‌کند مشکل‌تر می‌شود؛ چرا که اگر زبردست بحث و اعتراضی نسبت به دستور دریافتی را آغاز کند، دیگر نه انضباطی می‌ماند و نه سلسله مراتبی. همچنین، از یک طرف حفظ تفوق قاعده حقوقی که ارتکاب جرائم بین‌المللی را منع می‌کند و از طرف دیگر حفظ وظیفه اطاعت نظامی از دستورات مافوق باهم تعارض پیدا می‌کنند و اگر زبردست از دستورات اطاعت کند، در خطر مجازات شدن به خاطر ارتکاب جرم قرار می‌گیرد و اگر از دستور اطاعت نکند، در خطر



مجازات به خاطر عدم اطاعت از دستور قرار می‌گیرد. لذا مأموران زیردستی که با اتهاماتی در رابطه با اجرای دستورات مافوق مواجه شده‌اند، بارها در طول رسیدگی و محاکمات خود به دفاع اطاعت از دستورات مافوق^۱ استناد کرده و قصد داشته‌اند تا با استناد به این دفاع، خود را از مسئولیت کیفری برهانند.

در این بین، دفاع اطاعت از دستورات مافوق بی‌شک یکی از متداول‌ترین دفاعیات نسبت به جرائم و جنایات ارتكابی است و در کلیه مواردی که رابطه مافوق-مادون وجود دارد و یک مادون از دستورات مافوق اطاعت می‌کند، مطرح می‌شود؛ چرا که یک سرباز یا مادون هرگاه به دستور ارتكاب جرم بین‌المللی عمل کند و حقوق بین‌الملل را نقض کند یا از اجرای دستور سرپیچی کند و مقررات حقوق بین‌الملل را رعایت کند، از یک طرف به خاطر نقض حقوق بین‌الملل و از طرف دیگر به خاطر عدم اطاعت از دستورات مافوق در خطر مجازات شدید قرار می‌گیرد (بانتکاس^۲، ۲۰۰۲: ۲۴۱). جرائم بین‌المللی از سوی اشخاص ارتكاب می‌یابند، اما به خاطر ماهیتشان، محصول عمل یا سیاست دولت هستند. این جرائم مانند جنایات علیه بشریت، نسل‌کشی، جرائم جنگی و غیره مستلزم مشارکت گروهی از اشخاص هستند که بر ارگان‌های دولت کنترل دارند و می‌توانند یک سلسله اقدامات را که مستلزم مشارکت تعداد زیادی از اشخاص است و اقدامات آن‌ها می‌تواند منجر به ارتكاب جرائمی شود، بدون توجه به اینکه چه کسانی یا چگونه، تصمیم اصلی را اتخاذ کرده‌اند، انجام دهند. اما مطمئناً در این موارد برخی تصمیم‌گیرندگان باید مشارکت کنند و تعداد زیادی از زیردستان نیز باید دستورات را اجرا کنند. بنابراین، معافیت زیردستان، به خصوص آن‌ها که در موقعیت اجرای تصمیمات هستند، پیشگیری از این جرائم را کاهش می‌دهد (لیپمن^۳، ۲۰۰۰: ۱۵۴). لذا در تلاش برای رد یا قبول دفاع اطاعت از دستورات مافوق، تحولات و مواضع گوناگون و بعضاً کاملاً مغایر با هم وجود داشته است. در بررسی تحولات فوق‌فوق رویکرد تاریخی و تحلیلی مبتنی بر مواضع چهارگانه‌ای بوده است؛ به این ترتیب که بخشی از تاریخ تحول این دفاع به رویکرد معافیت مطلق زیردستان اختصاص دارد که عمدتاً به قبل از شروع جنگ جهانی اول

1. The Defence of Obedience to Superior Orders.
2. Bantekas.
3. Lippman.

باز می‌گردد که همان اصل اطاعت از سلسله‌مراتب یا اطاعت مجسمه‌وار بود. اما تأثیر وقایع و حوادث جنگ جهانی اول به حدی بود که افکار عمومی و رویکرد قضایی را به سمت اتخاذ موضعی کاملاً مغایر با قبل از جنگ، یعنی رویکرد مسئولیت مطلق زیردستان سوق داد که سربازان را علیرغم عمل به دستورات مافوق، به‌عنوان جنایتکار مسئول می‌دانستند. اتخاذ این دو موضع کاملاً افراطی نسبت به دفاع اطاعت از دستورات مافوق، یعنی از معافیت مطلق تا مسئولیت مطلق، قانون‌گذار بین‌المللی و نیز آراء دیوان‌های بین‌المللی را به اتخاذ رویکرد میانه‌ای هدایت کرد که دفاع اطاعت از دستورات مافوق را به‌عنوان عامل تخفیف مجازات شناختند. این رویکرد که بعد از جنگ جهانی دوم اتخاذ شد بیش از پنجاه سال تاریخ تحول این دفاع را به خود اختصاص داد (شنی و کارن، ۲۰۰۱: ۸۳۵). کلیه اسناد بین‌المللی از منشور نورنبرگ تا آراء دیوان‌های موقت (یوگسلاوی سابق و رواندا)، همین موضع را اتخاذ کردند. اما در دهه نود دفاع اطاعت از دستورات مافوق تحولات بیشتر و عمیق‌تری را به خود دیده است. اساسنامه‌های دیوان‌های موقت از فرمول اسناد بین‌المللی چند دهه گذشته یعنی نورنبرگ که به قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل عرفی تبدیل شده بودند، پیروی کردند. اما اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری^۱ در ۱۹۹۸ تا حدودی از قاعده عرفی فاصله گرفت و رویکرد کاملاً معقولی مبتنی بر راه‌حل میانه اتخاذ کرد. با مطالعه دقیق اساسنامه دیوان علی‌الخصوص ماده ۳۳ آن، مشخص می‌شود که این دیوان در خصوص دفاع اطاعت از دستورات مافوق دو رویکرد متفاوت را برگزیده که شامل رویکرد مسئولیت مطلق و رویکرد مسئولیت مشروط است؛ چراکه این دو رویکرد در کنفرانس رم روبروی هم قرار گرفتند و در نهایت این دو رویکرد متعارض در ماده ۳۳ باهم سازش کرده و تلفیق شدند که به نظر اکثریت اعضای شرکت‌کننده در کنفرانس یک راه‌حل مقبول و عملی بود (سیومینن^۲، ۲۰۰۱: ۷۵۲). مقاله حاضر نیز به پیروی از رویکردهای مختلف حقوق بین‌الملل کیفری، در تحلیل خود در بند اول، معافیت مطلق زیردستان از مسئولیت و در بند دوم مسئولیت مطلق آن‌ها و رد اصل «دستوردهنده مسئول است» را بررسی می‌کند. در بند سوم به نحوه تعامل دیوان نظامی

1. ICC.

2. Suominen.



بین‌المللی نورنبرگ با مسئولیت مأموران مادون پرداخته شده و بند چهارم نیز به نحوه ورود اصول نورنبرگ به اساسنامه‌های دیوان‌های موقت به‌عنوان دیوان‌هایی که به مخاصمات داخلی توجه داشتند اختصاص داده شده است. در بندهای بعدی که مربوط به دیوان کیفری بین‌المللی هستند، ابتدا عناصر لازم جهت احراز مسئولیت کیفری مأموران مادون براساس اساسنامه این دیوان واکاوی شده و در دو بند بعدی نیز به ترتیب چگونگی سازش میان دو رویکرد مسئولیت مطلق و مسئولیت مشروط و در بند پایانی نیز شرایط معافیت زیردستان از مسئولیت و مجازات براساس اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی تحلیل شده و درنهایت از کلیه مباحث نتیجه‌گیری شده است.

دفاع اطاعت از دستورات مافوق پیش از جنگ جهانی اول (معافیت مطلق)

انضباط نظامی و اطاعت محض، ضرورت‌های ذاتی هر تشکیلاتی هستند. به همین دلیل، طی قرون متمادی اصل اطاعت محض از سلسله‌مراتب حاکم بود. لذا اگر در پی مجازات مسئولان اعمال جنایتکارانه بودید، همیشه پای فرماندهانی در میان بود که دستورات جنایتکارانه را صادر کرده بودند و مجریان امر در پناه اصل «دستوردهنده مسئول است» در امان بودند. پذیرش مطلق دفاع اطاعت از مافوق دو دلیل عمده داشت؛ در آن زمان، تئوری عمل دولت حاکم بود. مطابق با این تئوری، تنها دولت‌ها مسئول شناخته می‌شدند و مسئولیت اشخاص اساساً بی‌تأثیر بود و در آغاز قرن بیستم تئوری «مافوق مسئول است»، حاکم بود که مانع از تحمیل مسئولیت بر اشخاص مادون می‌شد. به عبارت دیگر، اصل مافوق مسئول است و مأمور معذور، اصل حاکم بر دوره‌ای طولانی از تاریخ جوامع بشری بوده است. البته در قرن بیستم آرام‌آرام شکاف‌هایی در اصول سنتی فوق‌پدیدار شد. دادگاه‌ها - به‌ویژه دادگاه‌های ملی - با نادیده گرفتن اصول مذکور و رد دفاع اطاعت از دستور مافوق سعی کردند این اصول را کنار بگذارند یا حداقل رویکرد منطقی‌تری را اتخاذ کنند. در همین راستا، یکی از مهم‌ترین پرونده‌هایی که می‌توان از لابه‌لای تصمیمات قضایی کشورها یافت که نخستین شکاف را در اصل اطاعت محض ایجاد کرد، پرونده سروان هنری ویرتز، طبیب سوئیسی بود که مربوط به دوران جنگ‌های داخلی آمریکا است. تصمیم این پرونده تأثیر زیادی در تحول دکترین

دفاع اطاعت از دستورات مافوق داشت. ویرتز که عضو ارتش آمریکا شده بود، مسئولیت یک اردوگاه جنگی را بر عهده داشت. وی در اجرای این مسئولیت، متهم به بدرفتاری با اسیران جنگی، نگهداری در شرایط غیرانسانی، شکنجه و قتل بسیاری از آنها بود. در پایان جنگ در سال ۱۸۵۶، متهم در برابر کمیسیون نظامی در واشنگتن محاکمه شد. وی در دفاع از خود اظهار داشت که به دستور مقامات مافوق خود اقدام کرده است؛ او گفت که چیزی جز واسطه^۱ یا بهتر گفته شود ابزار^۲ در دست مقامات مافوق خود نبوده است. کمیسیون وی را به اتهام قتل عمد مغایر با قوانین و مقررات جنگی مقصر شناخت و به اعدام محکوم کرد. قاضی در جواب ویرتز اظهار داشت: وقتی دستور غیرقانونی است، مافوق و مادون هر دو مقصرند (بسیونی^۳، ۱۹۹۹: ۴۶۵). البته علیرغم این تصمیم، اصل اطاعت از مافوق و رعایت انضباط نظامی هنوز فضای حاکم بر قرن نوزدهم را تشکیل می‌داد، به طوری که در قرن نوزدهم نیز سرباز ابزاری مثل سایر آلات محسوب می‌شد و وظیفه‌ای جز اطاعت کامل از دستورات مافوق را نداشت (بسیونی^۴، ۱۹۹۹: ۴۶۶).

دفاع اطاعت از دستورات مافوق بعد از جنگ جهانی اول (مسئولیت مطلق)

برخلاف دیدگاه قبل از جنگ جهانی اول، بلافاصله پس از جنگ جهانی اول، تئوری مسئولیت مطلق که سربازان را علیرغم عمل به دستور مافوق به عنوان جنایتکار مسئول می‌دانست، شکل گرفت. مطابق این تئوری، دستور مافوق نه یک دفاع مستقل به شمار می‌رود و نه می‌تواند به عنوان یک عنصر از دفاعیات شناخته شود. این تحول با تشکیل کمیسیونی از سوی متفقین بعد از جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۹ برای تحقیق در مورد مسئولیت افسران آلمانی شروع شد که به‌درستی تصور می‌کردند همزمانی قدرت مداخله، علم به جرائم و تصور بعدی از انجام عمل، آن‌ها را به مسئولیت مربوطه در قبال جرائم زیردستان

1. Medium.

2. Tool.

3. Bassiouni.

4. Bassiouni.



مرتبط می‌سازد (بانتکاس^۱، ۱۹۹۹: ۵۸۱). علیرغم مخالفت آمریکا و ژاپن، محاکمات دیوان عالی آلمان در لایپزیک^۲ مطابق با تئوری مسئولیت آغاز شد و وجود وظایف مسلم مربوط به فرماندهان نظامی را به رسمیت شناخت. در نتیجه ماده ۲۲۸ معاهده ورسای، دولت آلمان حق محاکمه جنایتکاران جنگی مربوطه را به قدرت‌های متفق واگذار کرد. هرچند معاهده ابتدا مقرر می‌داشت که محاکمات باید به دولتی که متهمان علیه آن جرائم انتسابی را مرتکب شده بودند واگذار شود، اما بعداً توافق شد که دیوان عالی آلمان در لایپزیک به این پرونده‌ها رسیدگی کند (بانتکاس^۳، ۱۹۹۹: ۵۸۲). مسئله دفاع اطاعت از دستورات مافوق بارها در محاکمات لایپزیک پس از جنگ جهانی اول مطرح شد. اشاره به پرونده‌ای برای اطلاع از رویکرد محاکمات مفید به نظر می‌رسد؛ پرونده لاندووری کاسل^۴. این پرونده، مربوط به حمله یک زیردریایی آلمان به یک کشتی بیمارستانی بود. فرمانده زیردریایی به زیردستان خود دستور داده بود تا به بازماندگان کشتی غرق‌شده‌ی لاندووری کاسل که تلاش می‌کردند، به قایق‌های نجات سوار شوند شلیک کنند. افرادی که دستور را اجرا کرده بودند متهم به قتل شدند و در دفاع از خود اظهار داشتند که آن‌ها بر طبق دستور فرمانده خود عمل کرده‌اند. با این حال، دادگاه، دفاع اطاعت از دستورات مافوق را مردود دانست و اشعار داشت که آتش گشودن به قایق‌های نجات یک جرم علیه حقوق ملل است. قاعده حقوق بین‌الملل که اینجا وجود دارد ساده و از نظر جهانی شاخه شده است. هیچ شق دیگری هم وجود ندارد و دستور فرمانده، متهم را از اتهام تبرئه نمی‌کند. درست است که مطابق با بند اول ماده ۴۷ قانون کیفری آلمان، اگر اجرای دستوری در جریان طبیعی امور مستلزم ارتکاب چنین جرمی باشد، تنها مافوق دستوردهنده مسئول است. با این حال، زیردستی که از چنین دستوری اطاعت می‌کند مجازات می‌شود (مانتووانیم^۵، ۲۰۰۳: ۳۳). در نتیجه دادگاه متهمان را محکوم کرد و اصل «دستوردهنده مسئول است» را رد کرد.

1. Bantekas.
2. Laipzig.
3. Bantekas.
4. Liandoverly Castle.
5. Mantovanim.

دفاع اطاعت از دستورات مافوق بعد از جنگ جهانی دوم (اصول نورنبرگ)

مهم‌ترین تصمیمات در خصوص مسئله دفاع اطاعت از دستورات مافوق از سوی دیوان نظامی بین‌الملل نورنبرگ^۱ اتخاذ شد. اهمیت تصمیمات مزبور این است که برای اولین بار قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل موضوعه مستقر شد که مسئله دفاع اطاعت از دستورات مافوق را مورد تأکید قرار می‌داد (تریفتر^۲، ۲۰۰۲: ۱۹۱)؛ چراکه وقایع و حوادث ناشی از جنگ جهانی دوم، قضایا را به نحو چشمگیری تغییر داد. قتل عام غیرنظامیان و اسیران جنگی، شکنجه و آزار کولی‌ها و مخالفان سیاسی به وسعتی رسیده بود که تا آن زمان سابقه نداشت. این سیاستی بود که نه تنها از سوی رهبران آلمان نازی و همکاران آن‌ها، بلکه از سوی کل دستگاه اداری و نظامی به اجرا درمی‌آمد. نظام و دستگاه اداری و نظامی آلمان در زمان جنگ جهانی دوم مبتنی بر دو اصل دستور و انضباط استوار بود و همین اصول، ارتکاب جنایات جمعی را ممکن می‌ساخت. به عبارت دیگر، جنایت نازی‌ها نمونه کامل و جلوه تمام جنایات سیستم یا جنایات جمعی بود (آمبوس^۳، ۲۰۰۳: ۲۴۲). بدیهی است که با توجه به رضایت دولت آلمان به وقوع جنایات، امکان اجرای عدالت و مجازات متهمان از سوی دولتی که به آن وابسته بودند میسر نبود و فقط در صورت پیروزی طرف مقابل در جنگ می‌توانست عدالت در مورد آن‌ها به اجرا درآید. میزان جنایات و جرائم به حدی بود که قواعد حقوقی سنتی نمی‌توانست پاسخگو باشد و خلق مقوله‌های جدید حقوقی را اقتضاء می‌کرد (آمبوس، ۲۰۰۳: ۲۴۲). در اثناء جنگ جهانی دوم، متفقین به دو اقدام مهم دست زدند؛ ابتدا به این فکر افتادند که قوانین خود را که می‌توانست در محاکمات بعد از جنگ علیه آن‌ها بکار رود اصلاح کنند، لذا با شتاب به فکر زدودن هرگونه مقررات نظامی خود افتادند. ابتدا انگلیسی‌ها و بعد آمریکایی‌ها در سال ۱۹۴۴ قواعد نظامی خود را تغییر دادند

۱. این دادگاه بعد از جنگ جهانی دوم از سوی چهار قدرت متفق یعنی انگلیس، فرانسه، اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و ایالات متحده آمریکا به نمایندگی از سایر دولت‌ها که کشور آلمان بدون قید و شرط تسلیم آن‌ها شده بود، تشکیل شد. بعداً ۱۹ کشور دیگر نیز از تأسیس دادگاه حمایت کردند. دیوان چهار قاضی داشت که به وسیله دولت‌های پیروز منصوب شده بودند. همچنین دادستان‌ها نیز از چهار کشور بودند.

2. riffterer.

3. Ambos.



و به جای قاعده دستوردهنده مسئول است، قاعده‌ای را قرار دادند که به موجب آن در مورد دستورات غیرقانونی نه تنها کسی که دستور را صادر کرده بلکه کسی که آن را اجرا کرده هم، مسئول است. اما آن‌ها به این کار اکتفا نکردند و به اقداماتی در سطح بین‌المللی دست زدند. به همین جهت، متفقین بین سال‌های ۵-۱۹۴۳، کمیسیون سازمان ملل متحد در جنایات جنگی را تشکیل دادند که متشکل از ۱۷ کشور متفق بود و بنا بر پیشنهاد آمریکا و شوروی، قاعده بین‌المللی ویژه‌ای را تدوین کردند که این قاعده بعداً در ۱۹۴۵ تبدیل به ماده ۸ منشور لندن شد و از آنجا نیز وارد اساسنامه دیوان نظامی بین‌المللی نورنبرگ (منشور نورنبرگ) شد (دینستین^۱، ۱۹۸۵: ۲۳۰). موافقتنامه ۷ اوت ۱۹۴۵ لندن که مبنای تشکیل دیوان نظامی بین‌المللی نورنبرگ به شمار می‌آید، در ماده ۸ مقرر می‌دارد: این حقیقت که متهم به دستور حکومت یا مقام مافوق خود عمل کرده است، او را از مسئولیت کیفری مبری نمی‌کند، بلکه ممکن است اگر دیوان آن را در اجرای عدالت مقتضی بداند در تخفیف مجازات در نظر گرفته شود. همان‌گونه که انتظار می‌رفت در برابر دادگاه بین‌المللی نورنبرگ، وکلای مدافع نازی‌ها با استناد به اصل فورر^۲ اعلام کردند که متهمان همیشه براساس دستورهایی که از طرف رهبر کل می‌آمد رفتار می‌کردند. ولی دادگاه این استدلال را رد کرد و در مورد اصل فورر اعلام داشت: هیتلر به تنهایی نمی‌توانست جنگ تجاوزکارانه را هدایت کند. او در این مورد نیازمند همکاری مردان سیاسی، فرماندهان نظامی، دیپلمات‌ها و محافل مالی بوده است. وقتی که این افراد با اطلاع کامل از موضوع، کمک‌های خود را در اختیار او گذاشتند، جزء توطئه‌ای شده‌اند که او چیده بود. اگر هم آن‌ها آلت دست او بودند، علم و اطلاعاتشان مانع می‌شود که آن‌ها بی‌گناه شناخته شوند. آن‌ها علی‌رغم اینکه از جانب دیکتاتور تعیین شده و فرمانبردار او بودند، مسئول اعمال خود هستند نه در حقوق بین‌الملل و نه در حقوق داخلی، روابط مافوق و مادون موجب منع مجازات نمی‌شود، هر چند می‌تواند در تخفیف مجازات مؤثر باشد (دینستین^۳، ۱۹۸۵: ۲۳۲).

1. Dinstein.

۲. فورر یعنی اطاعت از رهبر و در اینجا منظور هیتلر است.

3. Dinstein.

ورود اصول نورنبرگ به اساسنامه‌های دیوان‌های موقت (مخاصمات داخلی)

با ایجاد دیوان‌های یوگسلاوی سابق و رواندا که در پاسخ به مخاصمات داخلی یوگسلاوی سابق و رواندا بودند، معیارهای روشنی از دفاع اطاعت از دستورات مافوق ظاهر شد تا مرحله دیگری از تحول مفهوم دفاع اطاعت از دستورات مافوق ارائه شود (کسسه، ۲۰۰۵: ۵۱۲). ماده ۷(۴) اساسنامه دیوان یوگسلاوی سابق^۱ و ماده ۶(۴) اساسنامه دیوان رواندا^۲ در این زمینه به صورت کاملاً مشابه مقرر می‌دارند: این حقیقت که متهم براساس دستور حکومت یا مقام مافوق عمل کرده، او را از مسئولیت کیفری معاف نخواهد کرد، اما ممکن است در صورتی که دیوان آن را به مقتضای عدالت بداند، در تخفیف مجازات مدنظر قرار گیرد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود اساسنامه‌های دیوان‌های موقت، مسئله دفاع اطاعت از دستورات مافوق را مورد توجه قرار داده و آن را از عوامل مخففه تلقی کرده‌اند (بسیونی^۳، ۱۹۹۹: ۴۸۰). قبل از تصویب اساسنامه‌های دیوان‌های موقت، اسناد بین‌المللی و نیز رویه قضایی بین‌المللی به مسئله دفاع اطاعت از دستورات مافوق در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی اشاره داشته‌اند، اما اساسنامه‌های دیوان‌های موقت برای اولین بار دفاع اطاعت از دستورات مقام مافوق را در مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی (داخلی) مطرح کرده و معیارهای روشنی در این زمینه ارائه دادند. مواد ۷(۴) و ۶(۴) اساسنامه‌های دیوان یوگسلاوی سابق و رواندا به ترتیب و به‌وضوح در بردارنده اصل مسئولیت مطلق هستند و به وضع قاعده عرفی پذیرفته‌شده متعاقب جنگ جهانی دوم و منشور نورنبرگ بازگشته‌اند. در حقیقت شورای امنیت سازمان ملل متحد با پذیرش اساسنامه‌های دیوان‌های موقت، اعتبار رویکرد نورنبرگ را تأیید کرد. با این حال، نه پیش شرط‌های اعمال تخفیف و نه میزان تخفیف احتمالی مجازات مشخص شده است. اما ظاهراً این امر به تشخیص دادگاه واگذار شده است تا در صورتی که مقتضی بداند آن تخفیف را اعمال کند. اما اگر این تشخیص مطلق نبوده، بلکه تا حدودی دارای معیارهای مشخصی است، لازم بود تا دلایل و عواملی که براساس آن‌ها دفاع اطاعت از دستورات مافوق می‌تواند کاملاً مجازات را نفی کند یا حداقل تأثیر تخفیف‌کننده داشته باشد، مشخص و معلوم شوند (گائتا^۴، ۱۹۹۹: ۱۸۱).

1. ICTY.

2. ICTR.

3. Baaiouni.

4. Gaeta.



واکاوی عناصر لازم برای احراز مسئولیت مأموران مادون در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی

ماده ۳۳ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در رابطه با دفاع اطاعت از دستورات مافوق مقرر می‌دارد: این حقیقت که جرم در صلاحیت دیوان از سوی شخصی متعاقب دستور حکومت یا یک مافوق اعم از نظامی یا غیرنظامی، ارتکاب یافته، آن شخص را از مسئولیت کیفری معاف نمی‌کند. مگر آنکه شخص به‌موجب قانون ملزم به اطاعت از دستورات حکومت یا مافوق مورد نظر بوده و شخص نمی‌دانسته که دستور غیرقانونی بوده است. همچنین، دستورات آشکارا غیرقانونی نبوده است. برای اهداف این ماده دستورات مربوط به نسل‌کشی یا جنایات علیه بشریت، دستورات آشکارا غیرقانونی هستند (محمدنسل، ۱۳۸۵: ۳۶). بنابراین، ماده ۳۳ شامل سه مرحله است: ۱- اطاعت از دستور مافوق دفاع محسوب نمی‌شود؛ ۲- مگر آنکه شرایط سه‌گانه بند اول باهم محقق شوند؛ ۳- در هر صورت شرط بند آخر (دستورات آشکارا غیرقانونی نباشد)، در مواردی که دستور مربوط به ارتکاب نسل‌کشی یا جنایات علیه بشریت باشد، هرگز محقق نمی‌شود (بند ۲ ماده ۳۳). بدین ترتیب، برای دفاع محسوب شدن اطاعت از اوامر مافوق وجود سه شرط فوق‌ضروری است. در صورت فقدان یک یا چند شرط، دادگاه فقط ممکن است مجازات را تخفیف دهد. این مسئله کاملاً به عهده دادگاه محول شده است. ماده ۳۳ مقرر می‌دارد که این ماده تنها جایی قابل اجرا است که جرم در صلاحیت دیوان باشد. جنایات در صلاحیت دیوان در ماده ۵ اساسنامه مشخص شده‌اند که عبارت‌اند از نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و جنایت تجاوز. از نکات دیگر این ماده، ارتکاب جرم براساس دستور است؛ دستور در معنای ماده ۳۳ هم شامل دستورات کتبی و شفاهی یا درخواست صریح از شخص یا گروهی از اشخاص به‌طور انفرادی یا با مشخص کردن وظایف آن‌ها است. دستور مبتنی بر این فرض است که مافوق حداقل قانوناً حق درخواست انجام دستور را از زیردست دارد؛ زیرا سمت‌های متفاوت آن‌ها باهم مرتبط است. از طرفی نیز دستور حکومت شامل دستورات کلیه ارگان‌ها یا اشخاص وابسته به حکومت و در اجرای وظایف خاصی که آن‌ها می‌توانند به نفع دولت یا به نام دولت یا ارگان‌های آن عمل کنند، می‌شود. دستور ممکن است خطاب به عموم افراد باشد. برای مثال، دستور پاک‌سازی نژادی

که خطاب به همه افراد اعم از نظامی و غیرنظامی صادر می‌شود و دستور می‌تواند از سوی حکومت یا مافوق باشد و این دو جایگزین یکدیگر نیستند. همچنین، دستوردهنده ممکن است نظامی یا غیرنظامی باشد. مهم این است که دستور دهنده غیرنظامی همانند دستور دهنده نظامی، کنترل مؤثر نسبت به زیردستان داشته باشد. همچنین، جرمی که در صلاحیت دیوان است باید متعاقب دستور انجام شود و چنانچه مرتکب جرمی را مستقل از دستور انجام دهد، این ماده قابل اجرا نیست (کیتیچاساری^۱، ۲۰۰۱: ۵۱۲).

سازش میان دو رویکرد مسئولیت مطلق و مشروط در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی

اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی دو رویکرد متفاوت را اتخاذ کرده است: رویکرد مسئولیت مطلق و رویکرد مسئولیت مشروط. این دو رویکرد در کنفرانس رم روبروی هم قرار گرفتند. لذا در بحث راجع به اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، اکثریت دولت‌ها از دکتین مسئولیت مطلق دفاع می‌کردند و استدلال می‌شد که تبدیل به قاعده عرفی بین‌الملل شده است (گاراوی^۲، ۱۹۹۹: ۷۸۷). از طرف دیگر، رویکرد مسئولیت مشروط از سوی هیئت آمریکایی مطرح شد آن‌ها استدلال می‌کردند که این اصل که در نتیجه آن زیردستان تنها پاسخگوی جرائم ارتكابی در اجرای دستورات آشکارا غیرقانونی هستند، بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی شده است. برخورد بین دو دکتین در نهایت منجر به ماده ۳۳ شد. رویکردی که ماده ۳۳ اساسنامه دیوان پذیرفت، به نظر اکثریت، یک راه‌حل مقبول و عملی بود که در همه موارد می‌تواند اجرا شود. بدین صورت که برای نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت، رویکرد مسئولیت مطلق اتخاذ شد در حالی که رویکرد مسئولیت مشروط در رابطه با جرائم جنگی اتخاذ شد. بنابراین، دو رویکرد با تفکیک قلمرو یا زمینه اجرا باهم جمع شدند. این توافق به خاطر اینکه دولت‌های حاضر قادر باشند تا نگرانی مهم هیئت آمریکایی را در نظر گیرند به‌ناچار به دست آمد، آن‌هم به دلیل حمایت از افراد نظامی در میدان جنگ و جهت جلوگیری از به وجود

1. Kittichaisaree.

2. Garraway.



آمدن مسئولیت کیفری در شرایطی که آن‌ها می‌بایست در وضعیت جنگی و در حالی که در حین انجام عملیات نظامی بودند، از دستوراتی اطاعت می‌کردند که قادر به ارزیابی آن اقدامات نبودند. این نگرانی در رابطه با نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت مطرح نشد؛ زیرا هرچند آن‌ها ممکن است از سوی اشخاص نظامی ارتکاب یابند، اما همیشه بخشی از رویه گسترده یا سیستماتیک‌اند که مستلزم دخالت مقامات عالی‌رتبه سیاسی و نظامی هستند. باید گفت که ماده ۳۳ از چند جنبه قابل‌تحسین است؛ اول، ماده مزبور امکان دفاع اطاعت از دستورات مافوق را برای شدیدترین جرائم بین‌المللی یعنی نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت، جرائمی که معمولاً متضمن حملات گسترده به غیرنظامیان بی‌گناه هستند را مردود می‌داند؛ دوم، ماده ۳۳ این فرض که همه نظام‌های حقوقی ملی عموماً رویکرد مسئولیت مشروط را پذیرفته‌اند، دگرگون می‌سازد. لذا به موجب ماده ۳۳ فرض اولیه این است که دفاع اطاعت از دستور مافوق، یک دفاع معتبر نیست و سپس شرایط پذیرش دفاع مطرح می‌شوند. از این رو، به عهده متهم است تا وجود آن شرایط از جمله غیرقانونی بودن آشکار دستور را در مقابل دیوان بین‌المللی ثابت کند؛ سوم، صرف دستیابی به توافق در مورد ماده ۳۳ پیشرفت مهمی به شمار می‌رود (میشل^۱، ۲۰۰۰: ۳۹۸).

شرایط معافیت مأموران مادون از مجازات در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی

براساس اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، فرد زیردست در صورتی از مجازات معاف است که سه شرط مذکور در بندهای الف تا ج ماده ۳۳ باهم جمع شوند. دو عنصر اول (شخص به موجب قانون ملزم به اطاعت از دستورات حکومت یا مافوق مورد نظر بوده و شخص نمی‌دانسته که دستور غیرقانونی بوده است) که هر دو باید صریحاً ثابت شوند، عنصر سوم (دستورات آشکارا غیرقانونی نبوده است) به شیوه سلبی آورده شده است؛ به این معنی که عنصر غیرقانونی بودن آشکارا وقتی قابل اجراست که نتوان ثابت کرد که دستور آشکارا غیرقانونی بوده است. در این مورد بار اثبات به نفع متهم تغییر می‌کند. در خصوص عنصر اول باید گفت که عنصر تکلیف قانونی برای اطاعت کردن، به این معناست که الزام قانونی برای

1. Mitchell.

اطاعت کردن دستور حکومت یا فرد مورد نظر باید در زمانی که فرد تصمیم به ارتکاب جرم می‌گیرد، وجود داشته باشد و الزام کلی نمی‌تواند ملاک باشد. در صورتی که شخص اشتباهاً اعتقاد پیدا کند که ملزم به اطاعت قانونی از دستورات است، ولی در واقع چنین نباشد، ماده ۳۲ در خصوص اشتباه موضوعی یا اشتباه حکمی قابل اجرا است. شرط فوق این نتیجه را می‌رساند که دستورات حکومت از نظر قانونی الزام‌آور هستند. نتیجه دیگری که از بند الف ماده ۳۳ استنباط می‌شود این است که باید وظیفه قانونی برای اطاعت از مقام مافوق وجود داشته باشد و صرف وجود وظیفه اخلاقی یا نظایر آن برای معاف شدن مأمور زبردست کفایت نمی‌کند (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۸: ۱۹۰). عنصر دوم یعنی آگاه نبودن از غیرقانونی بودن دستور بدین معناست که برای معافیت از مجازات، مأمور زبردست باید از غیرقانونی بودن دستور آگاه نباشد. مثالی را که می‌توان ذکر کرد این است؛ چنانچه مقام مافوق دستور استفاده از سلاح خاصی را به مأمور زبردست بدهد که نظرات کارشناسی متفاوتی در مورد ممنوعه بودن یا نبودن آن یا وجود وصف خاصی در سلاح مزبور وجود داشته باشد و مأمور زبردست از آن اطاعت کند، وی را نمی‌توان مسئول دانست، حتی اگر دادگاه نظر به ممنوعه بودن آن داشته باشد؛ زیرا در صورت وجود اختلاف نظر بین کارشناسان در خصوص ممنوعیت آن سلاح، نمی‌توان گفت که دستور مقام مافوق به وضوح غیرقانونی بوده است. در مواردی تردید وجود دارد که آیا زبردست از غیرقانونی بودن دستور آگاه بوده است یا خیر؟ در این موارد بایستی علم او به غیرقانونی بودن دستور ثابت شود. در خصوص عنصر سوم نیز باید گفت، غیرقانونی نبودن آشکار بدین معناست که در صورتی که شرایط الف و ب ماده ۳۳ فراهم باشد، اما زبردست نمی‌دانسته که دستور غیرقانونی بوده، چنانچه دستور آشکارا غیرقانونی باشد او را از مسئولیت معاف نخواهد کرد. این یک عنصر موضوعی است. در صورت تردید در این مورد، باید قانون را به نفع متهم تفسیر کرد و دستور آشکارا غیرقانونی شناخته نشود. هدف بند ۲ ماده ۳۳ از آشکارا غیرقانونی بودن دستور نیز در راستای همین عنصر سوم این ماده است تا معافیت مذکور در بند اول را مستثنی کند با این فرض که شرط بند ۱ قسمت (ج) مفروض است هنگامی که جنایات نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت براساس دستور واقع می‌شوند. در واقع، بند ۲ ماده ۳۳ اصل مسئولیت مطلق را در جنایات علیه بشریت و



نسل‌کشی برقرار می‌کند و از طرف دیگر جرائم بند دوم را از معافیت بند اول خارج می‌سازد. لذا براساس نظر طراحان اساسنامه رم، دستور به ارتکاب دو جرم فوق به دلیل اینکه آشکارا غیرقانونی هستند، نیازی به اثبات ندارند.

نتیجه‌گیری

دفاع اطاعت از دستورات مافوق یقیناً یکی از دفاعیات بحث‌انگیز و مورد مناقشه در حقوق کیفری بین‌المللی است. در حال حاضر معافیت مطلق از مجازات در صورت اطاعت از دستورات مافوق دیگر پذیرفته نیست. این دیدگاه که زیردستان به هیچ وجه پاسخگوی اقداماتی که در اجرای دستورات مافوق انجام داده‌اند نمی‌باشند، به کنار گذاشته شده است. برای سال‌ها این رویکرد مبتنی بر «اصل مافوق مسئول است» در جامعه جهانی حاکم بود. این دیدگاه که تا قبل از جنگ جهانی اول رویکرد غالب در دکتترین حقوقی و رویه قضایی بین‌المللی بود، تا حد زیادی افراطی نشان می‌داد. از طرف دیگر، رویکرد مسئولیت مطلق نیز که پاسخی به جنایات انجام گرفته در جنگ جهانی اول بود، در حال حاضر پذیرفته نیست. لذا رویه قضایی بعد از جنگ جهانی دوم از بین رویکردهای کاملاً متضاد و در مقابل هم یعنی رویکرد معافیت مطلق و رویکرد مسئولیت مطلق، رویکرد بینابینی را اتخاذ کرد، براساس اساسنامه دیوان نورنبرگ، رویکرد عدم قبول دفاع اطاعت از دستورات مافوق، با رویکرد تخفیف مجازات تعدیل شد. مروری بر مواضع حقوقدانان و تلاش‌های قانون‌گذاران بین‌المللی نشان می‌دهد که دفاع اطاعت از دستورات مافوق به‌موجب حقوق بین‌الملل عرفی هنگامی که دستور آشکارا غیرقانونی است و هنگامی که زیردست حق انتخاب آزاد در رابطه با اطاعت یا عدم اطاعت از دستورات مافوق را دارد، دفاعی نسبت به جنایات بین‌المللی تلقی نمی‌شود. بعد از جنگ جهانی دوم دولت‌های پیروز موفق شدند اصل مهمی را مقرر دارند؛ اصل کلی که طبق آن سرباز نباید مثل یک خودکار اطاعت کند، بلکه می‌تواند و باید دستورهای نامشروع را مورد ارزیابی قرار دهد و در صورت لزوم به آن‌ها اعتراض کند. در نتیجه، جامعه جهانی از طریق اسناد بین‌المللی و رویه قضایی، دکتترین «مافوق مسئول» است و «مأمور معذور» را مردود اعلام کرد. لذا می‌توان گفت که رویکرد پذیرش دفاع اطاعت

از دستورات مافوق و تعدیل آن از طریق ضابطه تخفیف مجازات در حقوق بین‌الملل عرفی و حقوق کیفری بین‌المللی به نحو زیادی مسلم و شناخته شده است. عدم پذیرش دفاع اطاعت از دستورات مافوق در اساسنامه‌های دیوان‌های موقت نیز این نوید را می‌دهد که مشعل فروزان اصول نوربرگ هنوز زنده است. اما یادآوری می‌شود که اساسنامه‌های دیوان‌های موقت از سوی شورای امنیت و تحت تأثیر حوادث جنگ‌های خونین حوزه بالکان و رواندا بودند. از طرف دیگر، قبل از تصویب اساسنامه‌های دیوان‌های موقت، اسناد و همچنین رویه قضایی بین‌المللی به مسئله دفاع اطاعت از دستورات مافوق در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی اشاره داشتند. اما اساسنامه‌های دیوان‌های موقت برای اولین بار این دفاع را در مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی (داخلی) مطرح کردند. این اساسنامه‌ها با پذیرش اصل مسئولیت مطلق و تعدیل این ضابطه از طریق تخفیف مجازات به پذیرش قاعده عرفی حقوق بین‌الملل بعد از جنگ جهانی دوم بازگشته‌اند. اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نیز توانسته با الهام از اسناد و رویه قضایی بین‌المللی، به‌ویژه رویه قضایی دیوان‌های موقت، مسئله دفاع اطاعت از دستورات مافوق را مطرح کند و معیارها و ضوابطی را نیز در پذیرش آن اعلام کند. مطالعه اساسنامه دیوان، پذیرش دو رویکرد جداگانه را در مورد دفاع اطاعت از دستورات مافوق معلوم می‌دارد؛ رویکرد مسئولیت مطلق در مورد جنایات علیه بشریت و نسل‌کشی و رویکرد مسئولیت مشروط در مورد جنایات جنگی. پذیرش مسئولیت مشروط و پیش‌بینی شروطی برای تحقق آن در اساسنامه از یک طرف و عدم پذیرش مطلق دفاع اطاعت از دستورات مافوق در جنایات علیه بشریت و نسل‌کشی، به دلیل گسترده و سیستماتیک بودن آن‌ها و همچنین غیرقابل تحمل بودن این دو جرم در افکار عمومی جامعه جهانی از طرف دیگر، از محاسن ماده ۳۳ اساسنامه دیوان است. ماده ۳۳ فرض نظام‌های ملی را که عموماً رویکرد مسئولیت را به عنوان اصل مقرر می‌دارند و سپس شرایط عدم پذیرش دفاع را اعلام می‌دارند، دگرگون می‌سازد. در این ماده، اصل، عدم اعتبار دفاع اطاعت از دستورات مافوق است، اما شرایط اعتبار این دفاع را نیز مطرح می‌سازد. همچنین، این ماده بار اثبات دعوی را نیز جابه‌جا می‌کند و اثبات وجود شرایط را به عهده متهم می‌گذارد. هدف از عدم پذیرش دفاع اطاعت از دستورات مافوق این است که روشن شود، زبردستان نمی‌توانند با پنهان شدن



پشت مسئولیت مقامات مافوق (اصل مافوق مسئول است) خود یا دولت‌هایشان، از مجازات فرار کنند. لذا پیش‌بینی مسئولیت کیفری برای مقامات مافوق اعم از نظامی و غیرنظامی از یک‌سو و عدم پذیرش دفاع اطاعت از دستورات مافوق اعم از حکومت یا دولت از طرف دیگر، به همراه حذف مصونیت سران و مقامات دولت‌ها و حکومت‌ها، مؤلفه‌ای بنام محاکمه قدرت ایجاد کرده است، به طوری که هیچ‌کس در دنیا نتواند به کمک پشتوانه‌های سیاسی و غیره از محاکمه و مجازات بگریزد.



منابع

منابع فارسی

- محمدنسل، غلامرضا (۱۳۸۵). مجموعه مقررات دیوان بین‌المللی کیفری. تهران: نشر دادگستر. چاپ اول.
- میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۸۸). دادگاه کیفری بین‌المللی. تهران: انتشارات دادگستر. چاپ پنجم.

منابع انگلیسی

- Ambos, Kai (2003). Current Issues in International Criminal Law, Criminal Law Forum Vol 14, Issue 3, pp. 225-259.
- Bantekas, Ilias (1999). The Contemporary law of Superior Responsibility, AJIL.vol. 93, Issue.3, pp. 573-595.
- Bantekas, Ilias (2002). Principles of Direct and Superior Responsibility in International Humanitarian Law, Manchester University Press.
- Bassiouni, M. Cherif (1999). Crimes Against Humanity in International Criminal Law. Martinus Nijhoff Publishers.
- Dinstein, Yorman (1985). International Criminal Law. Israel law Review volume 20. Issue 2-3, pp.206-242.
- Gaeta, Paola (1999). The Defence of Superior orders: The Statute of the International Criminal Court versus Customary International Law. EJIL, Volume 10. Issue. 1, PP. 172-191.
- Garraway, Charles (1999). Superior orders and the International Criminal Court: Justice delivered or justice denied. International Review of the Red Cross. Volume 81, Issue. 836, pp. 785-794.
- Kittichaisaree, Kriangsak (2001). International criminal law. New York America, oxford university press, first published.
- Lippman, Matthew (2000). The Evolution and Scope of Common Responsibility. LJIL. Volume 13, Issue 1, pp. 139-170.



- Mantovanim, Ferrando (2003). *The General Principles of International Criminal Law: The Viewpoint of a National Criminal Lawyer*. JICJ. Volume 1. Issue. 1, pp. 26-38.
- Mitchell D. Andrew (2000). *Failure to Halt, Prevent or Punish: The Doctrine of Command Responsibility for War Crimes*. *Journal Sydney law review*. Vol 22, pp. 381-410.
- Suominen, Sonja Boelaert (2001). *Prosecuting Superior for Crimes Committed by Subordinates: A Discussion of the First Significant Case Law since the Second World War*. *VJIL*. Volume 41, pp. 748-776.
- *The Statute of the International Criminal Court (ICC)*.
- *The Statute of the International Criminal Tribunal for Rwanda. (ICTR)*.
- *The Statute of the International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia. (ICTY)*.
- Triffterer, Otto (2002). *Causality, a Separate Element of the Doctrine of Superior Responsibility as Expressed in Article 28 Rome Statute*. *LJIL*. Volume 15, Issue 1, pp. 179-205.